

فلسفه علم روان شناسی

دکتر مسعود آذربایجانی

تابستان ۱۳۹۹

آذربایجانی، مسعود، ۱۳۴۲-

فلسفه علم روان‌شناسی / مسعود آذربایجانی - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۹.
یازده، ۴۰۷ص:.. نمودار. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۵۰۰: روان‌شناسی؛ ۵۰) (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)؛ ۲۰۰۰: روان‌شناسی؛ ۲۰)

ISBN: 978-600-298-280-3

بها: ۴۲۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه. ص. [۳۸۱] - ۳۹۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.

۱. روان‌شناسی -- فلسفه. ۲. Psychology -- Philosophy. الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی. ج. The Center for Studying and Compling University Books in Humanities (SAMT). Institute for Research and Development in the Humanities. د. عنوان.

۱۵۰/۱

BF۳۸

۵۷۹۶۰۵۹

شماره کتابشناسی ملی



فلسفه علم روان‌شناسی

مؤلف: دکتر مسعود آذربایجانی

ناشران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)،

پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی

صفحه‌آرایی: تحریر اندیشه

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۹

تعداد: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۴۲۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشران محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نبش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات

۳۷۱۸۵-۳۱۵۱. ص. پ. ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص. پ. ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۰۲۵-۶۶۴۰۲۶۰۰

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

www.rihu.ac.ir

info@rihu.ac.ir

مرکز پخش، نمایشگاه و فروشگاه: تهران، روبه‌روی دانشگاه تهران، حد فاصل خیابان‌های فخر رازی و دانشگاه، مجتمع تجاری-اداری پارسا،

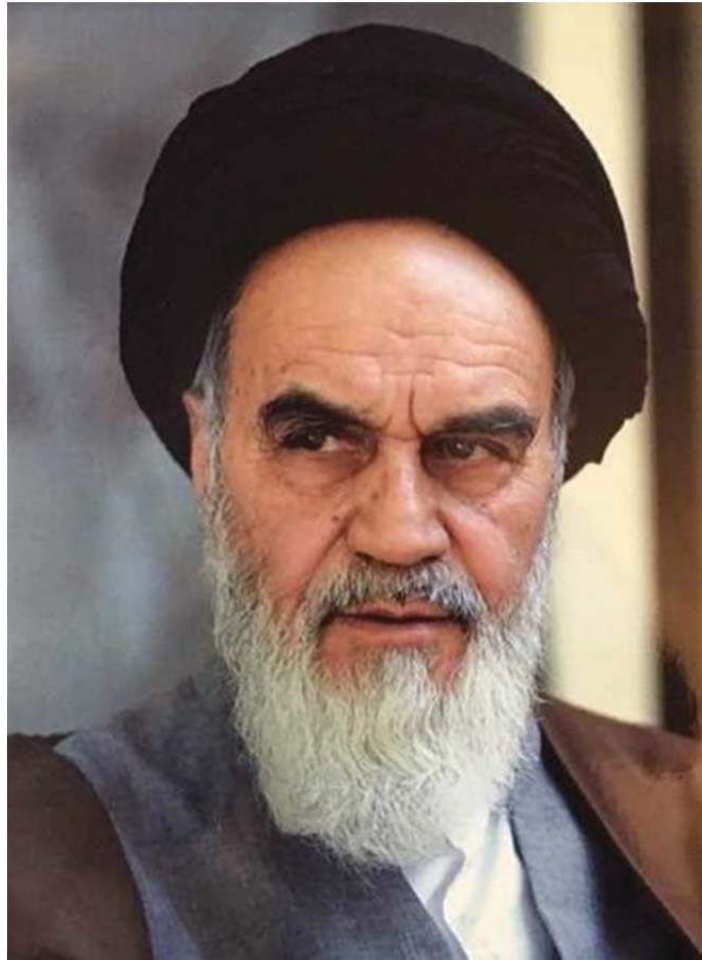
واحد‌های ۲۰۱ و ۷ و ۸، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تلفن: ۰۲۵-۶۶۴۰۸۱۴۵-۶۶۴۰۸۱۲۰

۶۶۴۰۵۶۷۸ (فروشگاه)، نامبر: ۶۶۴۰۵۶۷۸

info@samt.ac.ir

www.samt.ac.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



آن که باقی می‌ماند روح انسان است و آنچه در انسان سعادت را ایجاد می‌کند، بصیرت انسان است.

صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۰۲

پیام پژوهش

نیاز گسترده دانشگاه‌ها به منابع و متون درسی با نگرش اسلامی در رشته‌های علوم انسانی و محدود بودن امکانات مراکز علمی و پژوهشی که خود را موظف به پاسخ‌گویی به این نیازها می‌دانند، ایجاب می‌کند امکانات موجود با همکاری دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در مسیر اهداف مشترک به خدمت گرفته شود و افزون بر ارتقای کیفی و کمی منابع درسی، از دوباره‌کاری جلوگیری به عمل آید.

به همین منظور پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)؛ پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، هفتادونهمین اثر مشترک خود را با انتشار کتاب «فلسفه علم روان‌شناسی» به جامعه علمی کشور عرضه می‌کنند.

کتاب حاضر به‌عنوان متن درس «فلسفه علم روان‌شناسی» به ارزش ۲ واحد، برای دانشجویان رشته روان‌شناسی در مقطع کارشناسی و دانشجویان رشته‌های روان‌شناسی عمومی و روان‌شناسی اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد تدوین شده است. امید است که افزون بر جامعه دانشگاهی دیگر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، ما را در جهت ارتقای کیفی کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

سازمان سمت

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

پنج

فهرست مطالب

مقدمه ۱

فصل اول: کلیات

- ۱-۱. چرا باید فلسفه علم روان‌شناسی بخوانیم؟ ۱۰
- ۲-۱. فلسفه علم روان‌شناسی چیست؟ ۱۷
- ۳-۱. روش پژوهش (مسیر پاسخگویی به پرسش‌ها) ۲۹
- ۴-۱. ارتباط با علوم نزدیک ۳۰
- خلاصه فصل ۳۳
- پرسش و تحقیق ۳۴

فصل دوم: پس‌زمینه‌های تاریخی فلسفه روان‌شناسی

- ۱-۲. ریشه‌های خردگرایی در روان‌شناسی مدرن ۳۶
- روان‌شناسی در قرن هفدهم ۳۷
- دکارت و روان‌شناسی ۴۲
- ماشین‌های حیوانی ۴۵
- عواطف و هیجانات ۴۷
- میراث خردگرایان ۴۸
- ملاحظات ۴۹
- ۲-۲. ریشه‌های تجربه‌گرایی در روان‌شناسی ۵۴
- خردگرایی و تجربه‌گرایی ۵۵
- مفاهیم ۵۷
- معرفت ۵۹
- خود ۶۱
- خودبنیادی ۶۵

هفت

۷۲ به سوی علم طبیعت انسان
۷۴ تداعی‌گرایی
۷۸ ملاحظات
۸۱ • خلاصه فصل
۸۳ • پرسش و تحقیق

فصل سوم: چیستی روان‌شناسی: موضوع، هدف و قلمرو

۸۵ ۱-۳. موضوع روان‌شناسی
۸۸ ۱. رفتار
۸۹ انواع رفتارگرایی
۹۲ ویژگی‌های فلسفی رفتارگرایی
۹۴ ملاحظات
۱۰۱ ۲. پستانداران و پرندگان (حیوان دارای توانایی ادراک و یادگیری)
۱۰۲ ملاحظات
۱۰۵ ۳. ذهن
۱۱۱ ملاحظات
۱۱۴ ۴. روان (نفس)
۱۱۶ ۲-۳. هدف روان‌شناسی
۱۲۴ ۳-۳. قلمرو روان‌شناسی
۱۳۱ ۴-۳. رابطه روان‌شناسی با علوم نزدیک
۱۳۲ • خلاصه درس
۱۳۳ • پرسش و تحقیق

فصل چهارم: روش‌شناسی در علوم تجربی

۱۳۶ ۱-۴. ضرورت روش در علوم
۱۳۷ ۲-۴. چیستی روش در علوم
۱۴۰ ۱. استفاده از تمثیل و مدل‌سازی در علوم
۱۴۲ ۲. اعتبار معرفت‌شناختی مشاهده حسی
۱۴۶ ۳. اعتبار معرفت‌شناختی استقراء
۱۴۷ ۱-۳. دیدگاه ابن‌سینا (۳۷۰-۴۲۸ق.)
۱۴۹ تفاوت تجربه و استقراء
۱۵۰ ملاحظات
۱۵۲ ۲-۳. دیدگاه شهید صدر (۱۳۵۳-۱۴۰۰ق.)
۱۵۴ ملاحظات
۱۵۶ ۳-۳. دیدگاه پوزیتیویسم

هشت

۱۵۸ ملاحظات
۱۵۹ ۳-۴. دیدگاه پوزیتیویسم منطقی و نوپوزیتیویسم
۱۶۳ ملاحظات
۱۶۶ ۴. دیدگاه ابطال‌گرایی
۱۶۹ ملاحظات
۱۷۱ ۵. ساختار انقلاب علمی
۱۷۳ ملاحظات
۱۷۴ ۶. مکتب ضدروش
۱۷۶ ملاحظات
۱۷۸ ● خلاصه فصل
۱۸۰ ● پرسش و تحقیق

فصل پنجم: روش پژوهش در روان‌شناسی

۱۸۳ مقدمه
۱۸۴ ۵-۱. تفاوت علوم انسانی و علوم طبیعی
۱۸۷ ملاحظات
۱۹۳ ۵-۲. روش تحقیق در روان‌شناسی
۲۰۵ ۵-۳. روش‌های پژوهش کمی در روان‌شناسی
۲۰۸ تبیین و بررسی فلسفی
۲۱۹ ۵-۴. روش‌های پژوهش کیفی در روان‌شناسی
۲۲۶ تبیین و بررسی فلسفی
۲۳۳ ۵-۵. روش‌های پژوهش ترکیبی در روان‌شناسی
۲۳۶ ● خلاصه فصل
۲۳۸ ● پرسش و تحقیق

فصل ششم: تبیین در روان‌شناسی

۲۳۹ مقدمه
۲۴۰ ۶-۱. تبیین در علم
۲۴۷ ۶-۲. تبیین در علوم اجتماعی
۲۴۹ جنگ خروس‌ها در قوم بالی
۲۵۲ آیا تبیین در علوم اجتماعی و علوم طبیعی یکسان است؟
۲۵۸ ۶-۳. سطوح متفاوت تبیین در روان‌شناسی
۲۷۱ ۶-۴. انواع تبیین در روان‌شناسی
۲۷۸ ۶-۵. جمع‌بندی و ملاحظات
۲۸۳ ● خلاصه فصل

● پرسش و تحقیق ۲۸۴

فصل هفتم: مفاهیم اساسی در روان‌شناسی: هشیاری

۲۸۶	۱-۷. تبیین لغوی هشیاری
۲۸۸	۲-۷. هشیاری در منابع روان‌شناسی عمومی و دانشنامه‌ها
۲۹۲	۳-۷. تبیین فلسفی هیجان
۲۹۶	چیستی هشیاری
۳۰۱	محتوای هشیاری
۳۰۴	حیث‌التفاتی
۳۰۹	ساختار هشیاری
۳۱۱	معیارهای اتصاف به هشیاری
۳۱۹	روش‌شناسی‌های مبتنی بر محتوا در مقابل مبتنی بر جاندار
۳۲۱	۴-۷. فروکاهش کارکردی و سطوح تبیین
۳۲۸	● خلاصه فصل
۳۳۰	● پرسش و تحقیق

فصل هشتم: مفاهیم اساسی در روان‌شناسی: هیجان

۳۳۳	۱-۸. تبیین لغوی هیجان
۳۳۴	۲-۸. هیجان در متون روان‌شناسی
۳۴۱	۳-۸. تفاوت معنای اصطلاحی هیجان در روان‌شناسی با معنای لغوی
۳۴۳	تحلیل و نقد ویلیام جیمز
۳۴۵	۴-۸. وظایف هیجان‌ها
۳۴۶	جنبه‌های گوناگون هیجان‌ها
۳۴۸	۵-۸. نظریه‌های گوناگون فلسفی در تبیین ماهیت هیجان
۳۴۸	۱. هیجان‌ها به‌عنوان برساخت‌های اجتماعی
۳۵۱	ملاحظات
۳۵۹	۲. هیجان‌ها به‌عنوان پدیده‌های زیست‌شناختی
۳۶۴	۳. هیجان‌ها به‌مثابه شناخت‌ها
۳۶۶	۴. هیجان‌ها به‌مثابه ارزیابی‌های بدن‌مند
۳۶۹	ملاحظات
۳۶۹	۵. آیا هیجان‌ها انواع طبیعی هستند؟
۳۷۲	ملاحظات
۳۷۲	۶. هیجان‌های موقعیتی
۳۷۴	ملاحظات
۳۷۴	۸-۶. تبیین هیجان در فلسفه اسلامی

۳۷۹	• خلاصهٔ فصل
۳۸۰	• پرسش و تحقیق
۳۸۱	منابع

نمایه‌ها

۳۹۵	نمایه آیات
۳۹۷	نمایه اصطلاحات
۴۰۲	نمایه اشخاص

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»

(بقره، ۲۶۹)

حکمت به معنای نوعی استحکام و اتقان و یا نوعی از امر محکم و متقن است، آن چنان که هیچ رخنه و یا سستی در آن نباشد. این کلمه بیشتر در معلومات عقلی و حق و صادق استعمال می شود و معنایش در این موارد این است که به هیچ وجه بطلان و کذب در آن معنا راه ندارد. پس حکمت عبارت است از: قضایای حقه ای که مطابق با واقع باشد، به نحوی که مشتمل بر سعادت بشر باشد؛ مثلاً معارف حقه الهیه درباره مبدأ و معاد باشد و یا اگر مشتمل بر معارفی از حقایق عالم طبیعی است، معارفی باشد که باز با سعادت انسان سروکار داشته باشد، مانند حقایق فطری که اساس تشریحات دینی را تشکیل می دهد (طباطبایی، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۳۹۵). حکمت، به معنای واقعی آن با پیدایش انسان پدید آمد و به همراه او رشد و تعالی یافت و همچنان با زندگی او درآمیخته و هرگز از وی دست برنمی دارد؛ زیرا واژگانی چون: چرا، به چه علت، برای چه، چیستی و... هیچ گاه از انسان دست برنخواهند داشت. شاید دست کم بخشی از فلسفه و معارف حکمی در پی این رسالت مهم برآمده اند. انسان دارای تفکر عمیق و ژرف کاو (اولی الالباب) بی نیاز از این رویکرد و نگرش نیست. نگاه جامع نگر، کلی نگر و ژرف نگر با روی آورد فلسفی بیشتر در دسترس قرار می گیرد.

نایجل واربرتون^۱ در کتاب الفبای فلسفه (۱۳۹۴، ص ۱۴) این نگاه فلسفی را تبیین می‌کند. فلاسفه غالباً باورهایی را بررسی و واری می‌کنند که بیشتر ما در اغلب اوقات آنها را بی‌چون و چرا می‌پنداریم. مشغله این فلاسفه پرسش‌هایی است در باب آنچه از باب مسامحه می‌توان «معنای زندگی» نامید: پرسش‌هایی درباره دین، درست و نادرست از حیث اخلاقی، علم سیاست، ماهیت عالم خارج، ذهن، علم، هنر و بی‌شمار از موضوعات دیگر... بسیاری از باورهای ما وقتی که در بوته بررسی نهاده شوند، کاشف به عمل می‌آید که پایه‌های قرص و محکم دارند؛ ولی وضع در مورد برخی از آنها خلاف این است. مطالعه فلسفه نه تنها به ما کمک می‌کند تا از سر روشن‌اندیشی در باب پیش‌داوری‌هایمان اندیشه کنیم؛ بلکه یاری‌مان می‌دهد تا از باورهای خود به دقت رفع ابهام کنیم. در این راه که قدم برداریم، رفته‌رفته این قابلیت در ما پرورده می‌شود که درباره بخش گسترده‌ای از موضوعات به‌گونه‌ای منسجم و خردپسند استدلال آوریم و این مهارتی است سودمند و قابل انتقال به دیگران.

ویل دورانت^۲ (۱۸۸۵-۱۹۸۱)، فیلسوف و تاریخ‌نگار مشهور آمریکایی، نیز پس از چندین دهه تلاش فکری و فلسفی از این نیاز، سوگمندان لب به شکایت باز می‌کند:

... زندگی اخلاقی ما با انحلال عادات و عقاید قدیم در معرض تهدید است و زندگی عقلانی ما در سرعت و گسترش است. همه اعمال و اندیشه‌های ما تازه و در مرحله آزمایش است و هنوز چیزی محقق و مستقر نگشته است، وسعت و پیچیدگی و تنوع تغییرات زمان ما بی‌سابقه است و حتی در زمان پریکلس نیز نظیر نداشته است... تنها راه فرار از این هرج و مرج و آشفتگی برای اذهان پخته در این است که خود را از بند این و آن جزء رها کنند و کل را در نظر آورند. آنچه ما بیش از هر چیز از دست داده‌ایم، منظر کلی است. زندگی به نظر ما پیچیده‌تر و سیال‌تر از آن می‌رسد که بتوانیم وحدت و معنی آن را دریابیم، ما از هم‌شهری بودن دست می‌کشیم و به افراد بدل می‌گردیم، ما تصمیم‌ها و نیت‌هایی که شامل پس از مرگ ما هم بشود نداریم، ما فقط قطعاتی از انسان هستیم نه بیش. امروز هیچ‌کس جرئت ندارد که زندگی را در کمال و تمامیت آن در نظر آورد، تجزیه و تحلیل به سرعت جلو می‌رود؛ اما ترکیب، لنگان و وامانده است. ما در هر زمینه‌ای از متخصصان ترسانیم و خود را برای سالم ماندن، در قسمت تنگ تخصصی خود زندانی می‌کنیم. هرکسی سهم خود را می‌شناسد؛ اما از معنی آن در تمام بازی بی‌خبر است، زندگی بی‌معنی‌تر می‌گردد و هنگامی که آن را کاملاً پر می‌پنداریم، خالی می‌گردد. بیا ترس از اشتباهات اجتناب‌ناپذیر را کنار بگذاریم و تمام مسائل وضعیت خود را در نظر بگیریم و بکوشیم که اجزاء و مشکلات آن را در پرتو کل ببینیم. ما فلسفه را به «دورنمای کل» و به «عقلی که خود را بر حیات می‌گستراند و آشفتگی را به وحدت برمی‌گرداند» تعریف خواهیم کرد... فلسفه،

1. Warburton, N.

2. Durant, W.

حکمت فهم و اغماض را به ما یاد می‌دهد و این خود کافی است و از همه ثروت عالم بیشتر است. فلسفه جیب ما را پر نمی‌کند و ما را در مقامات ناپایدار دولت دموکراسی بالا نمی‌برد، حتی ممکن است ما را به این چیزها بی‌اعتنا سازد؛ زیرا اگر جیب ما پر شد و به مقامات بلند رسیدیم. اما در طی این دوران جاهلانه و ساده لوح ماندیم و عقل ما ناپخته و نامجهز ماند و رفتار ما خشن و خوی و منش ما ناپایدار و امیال ما آشفته و خود ما کور و بیچاره ماندیم، چه نتیجه‌ای دارد؟ پختگی همه چیز است و شاید اگر به فلسفه وفادار بمانیم، وحدت شفافبخشی به روح ما عطا کند... فلسفه دانش موزونی است که زندگی متناسب و موزونی می‌دهد و نوعی انضباط نفس است که ما را تا صفا و آزادی بالا می‌برد، دانایی توانایی است؛ اما تنها خردمندی است که آزادگی می‌آورد (دورانت، ۱۳۵۴، مقدمه).

زندگی در صدف خویش گهر ساختن است	در دل شعله فرو رفتن و نگذاختن است
عشق از این گنبد در بسته برون باختن است	شیشه ماه ز طاق فلک انداختن است
سلطنت نقد دل و دین ز کف انداختن است	به یکی داد جهان بردن و جان باختن است
حکمت و فلسفه را همت مردی باید	تیغ اندیشه به روی دو جهان آختن است
مذهب زنده‌دلان خواب پریشانی نیست	از همین خاک، جهان دگری ساختن است

(اقبال لاهوری، زبور عجم)

صدرالمتألهین شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ق.) فیلسوف برجسته ایرانی نیز در همین باب، در مقدمه کتاب گران سنگ الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة (۱۳۸۱، ص ۱-۳) با تأکید بیشتری به لزوم توجه و اشتغال به معارف عقلی و تفکر فلسفی می‌پردازد:

چه بسا گمان می‌شود که خوشبختی و سعادت انسان، رسیدن به مقامات مادی و به دست آوردن ریاست‌های خیالی است؛ اما برای آن کس که امور را به چشم حقیقت نگریسته و معارف بلند الهی را دریافته باشد، بر او روشن و آشکار است که خوشبختی‌های زودگذر و خوشی‌های مادی و فوری هیچ کدام سعادت حقیقی نیست و از این راه‌ها به بهجت و سرور عقلی نمی‌توان دست یافت، چون می‌بیند که هر کس به این نعمت‌های ظاهری می‌رسد، به راهی درمی‌غلند و به مرتبه‌ای سقوط می‌کند که سکینه و آرامش الهی از او رخت برمی‌بندد و ورود معارف ربوبی به ساحت نفس او ناممکن می‌شود... در میان موجودات، نوع انسان مقامی ویژه و مرتبتی والا دارد و برای گوهر ذات او و حقیقت وجودش کمال خاصی است که هیچ موجودی در آن کمال

بر او برتری ندارد و بر او پیشی نمی‌گیرد. آری، کمال اختصاصی انسان پیوستن به حقایق معقول و زیستن در جوار ذات ربوبی و دور ریختن مآذیات و رسیدن به مقام مجرد است... تنها علمی را باید تحصیل کرد که به تکمیل یکی از دو قوه انسان کمک می‌کند: قوه‌ای که به ذات انسان برمی‌گردد و رو به سوی حق دارد و قوه‌ای که به بدن و انفعالات نفسانی برمی‌گردد و رو به سوی خلق دارد. اولی همان قوه نظریه است که به حقیقت گوهر انسان، بدون دخالت جسم و انفعالاتش ارتباط دارد، از میان علوم گوناگون، تنها دانشی که به جسم و قوای مادی و همراهی بدن نیاز ندارد «حکمت الهی» و معارف ربانی است و هیچ علمی جز «علوم عقلی محض» وظیفه تکمیل حقیقت ذات انسانی و از بین بردن آلودگی‌ها و کژی‌های نفس (هنگامی که از دنیا بریده می‌شود و به جایگاه اصلی و حقیقی‌اش برمی‌گردد و به‌طور کامل به سوی آفریننده و هستی‌بخش خویش روی می‌آورد) را بر عهده ندارد...

البته ملاصدرا در این جمله اخیر مرادش علوم الهی است؛ اما آنچه محل شاهد است اینکه سلوک در این مسیر نیازمند سیر عقلانی و تفکر فلسفی است؛ بنابراین، رویکرد عقلی و فلسفی نیاز امروز انسان معاصر در حیات و فهم معنای زندگی است و سدی است در مقابل فروغلتیدن در کثرات بسیار رو به گسترش جامعه جهانی ارتباطات، اطلاعات، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و کوچه‌پس‌کوچه‌های شاخه‌های روزافزون دانش‌ها و علمی که هر روز یکی پس از دیگری متولد می‌شوند و سر برمی‌آورند. تکثر علوم و تخصصی شدن شعبه‌های رو به تزاید علوم تجربی و کاربردی متناظر با نیازها و علایق بی‌شمار، شاهدهی بر این مدعاست و نیاز به رویکرد یکپارچه و منسجم، در لایه‌های عمیق‌تر به علم و علوم، به‌طور کلی، احساس می‌شود. اینجاست که افزون بر حکمت و فلسفه به‌طور کلی که فلسفه حیات را برعهده دارند، فلسفه علم و فلسفه علوم نیز ضرورت می‌یابد، که معنا، چیستی و چرایی علوم را بر دمه دارند.

اساساً فلسفه علوم، دربردارنده همه مباحثی می‌شود که از «علم و علوم» با نگاه معرفت درجه دوم، بحث می‌کند. فلسفه علم در جان‌مایه اولیه یک علم هنجاری نیست و اگر بخواهد لیاقت و کفایت خود را در توصیف علم نشان دهد، به هیچ‌رو نمی‌تواند بحث از هستی‌شناسی علم را به علمی دیگر بسپارد؛ زیرا بخش مهمی از مسائل بنیادین علم (چه به‌مثابه علم مفرد و چه علم شاخه‌ای)، هستی‌شناسی علم است. گو اینکه حیث حکایتگری و نیز تعاملات مفاهیم و ساختار آن و نیز روش‌شناسی علوم حتماً به‌طور انضمامی به مبحث هستی‌شناسی مربوط و موکول می‌شود. اگرچه مثلاً مباحث دامنه‌داری در مورد تعاملات عصب‌شناختی و فعالیت

سلول‌های مغز و ساختار قوای ظاهری شناختی یا مجرد نفس و افاضه و مانند آن را نمی‌توان بخشی از فلسفه علم دانست؛ اما در هر حال و به ناچار برخی از همین مباحث نیز باید به‌طور مشترک حل و فصل شوند. بررسی وجهه اجتماعی علوم (علم به مثابه یک پدیده اجتماعی) نیز در بردارنده مباحث عریض و طویل جامعه‌شناختی نیست؛ اما چون علم، خودش یک پدیده اجتماعی است، باید توصیف علمی آن در فلسفه علم با نگاهی اجتماعی صورت پذیرد. جامعه‌شناس هم وقتی به انواع پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد، بی‌شک به این علم، به مثابه نهاد و پدیده اجتماعی می‌نگرد و به آن می‌پردازد؛ اما نگرانی‌های فیلسوف علم را ندارد. فلسفه علم، در بردارنده هرگونه بحث در مورد مسایل بنیادین علم و علوم می‌شود. کافی است کوشش ما در راستای تبیین روشمند علم باشد مثلاً دانستن، شناخت و ابزار شناخت، یقین، گمان‌های در حکم یقین، صدق، انسجام، موجهیت، ارزیابی گونه‌های معرفت و تعیین ملاک صحت و خطای معرفت، بررسی علم به معنای شاخه علمی، روش‌ها و منطق اکتشاف و گردآوری و داوری و تبیین و اوضاع و احوال و اطوار معرفت، تحلیل تاریخ علم، بررسی نظریه‌های گوناگون در همین حوزه‌ها و هر نهاد علمی موجهی که در مورد علوم بشری چیزی برای عرضه دارد)، همچنین آن دسته مطالعات حوزه‌بندی شده فلسفه علم، مانند معرفت‌شناسی علوم طبیعی یا ریاضیات، منطق، مباحث درجه دومی معرفت دینی و... همه از جنس فلسفه علم است.

اما فلسفه علم روان‌شناسی، به‌عنوان یکی از شاخه‌های فلسفه علم و فلسفه علوم انسانی، به‌ویژه برای دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان حوزه دانشی روان‌شناسی، ضرورت می‌یابد. افزون بر نیل به توانایی و کسب دانش و مهارت در رویکرد کلی و یکپارچه به دانش روان‌شناسی، فهم عمیق‌تر موضوع، هدف، روش، قلمرو، تبیین، پس‌زمینه‌های تاریخی و فلسفی و حتی مفاهیم اساسی در روان‌شناسی، همگی می‌تواند از مباحث فلسفه علم روان‌شناسی باشد.

با توجه به اینکه فلسفه علم روان‌شناسی، معرفتی درجه دوم است که موضوع آن، خود دانش روان‌شناسی است، روش ما در این کتاب در هر فصل، هر جستار و هر مسئله سه مرحله دارد:

۱. ابتدا کندوکاو و جستجوی آن مورد در متون و منابع روان‌شناسی است تا حدی که تصور نسبتاً روشن و جامعی از آن مسئله در متون روان‌شناسی و در نزد روان‌شناسان به دست آید؛
۲. بررسی فلسفی آن مسئله یا موضوع در فلسفه علم، فلسفه علوم انسانی و سپس در متون فلسفه روان‌شناسی است. علت اینکه پیش از بررسی در منابع فلسفه روان‌شناسی، به پی‌جویی از آن

مطلب در فلسفه علم و فلسفه علوم انسانی پرداخته‌ایم، دو جهت دارد: نخست اینکه، دانشجویان، به‌عنوان مخاطبان اصلی این کتاب، احتمالاً با مباحث فلسفه علم کمتر آشنایی داشته باشند، دوم اینکه، برخی از مطالب بیان شده در فلسفه روان‌شناسی بر مباحث فلسفه علم یا فلسفه علوم انسانی متکی است یا حداقل بیان آنها به ایضاح و شفافیت مطالب کمک می‌کند. در مورد منابع فلسفه روان‌شناسی به‌ویژه از آثار ویسکوپ و آدامز (۲۰۱۵)، چونگ و هیلاند (۲۰۱۲)، سیمونز و کالوو (۲۰۰۹)، برموز^۱ (۲۰۰۵)، و سرانجام بونژه و آردیلا (۱۳۸۸) بهره بیشتری برده‌ام؛^۳ براساس فلسفه اسلامی و منابع آن، نقادی و رویکرد انتقادی به مباحث داشته‌ایم و یا درصدد استخراج آراء و دیدگاه‌های فیلسوفان مسلمان در این مسئله برآمدم؛ البته ساختار کتاب براساس مهم‌ترین سرفصل‌های مورد نیاز دانش‌پژوهان در این حوزه و یا براساس سرفصل‌های منابع متعدد فلسفه روان‌شناسی است.

برخی از ویژگی‌های این جستار عبارت‌اند از:

- اثر علمی تصنیفی به زبان فارسی درباره فلسفه علم روان‌شناسی؛
- نگاه درجه دوم (معرفت درجه دو) و رویکرد یکپارچه به متون، منابع و مسائل روان‌شناسی؛
- استفاده از منابع دست‌اول فلسفه روان‌شناسی و گزارشی از ادبیات موضوع در حد نیاز؛
- رویکرد تطبیقی، مقایسه‌ای و انتقادی و تحلیلی در مباحث براساس فلسفه اسلامی؛
- بهره‌گیری از مطالب فلسفه علم و فلسفه علوم انسانی در موارد لازم؛
- روش عقلی و استدلالی در مباحث و نیز استفاده از روش تحلیل محتوا و تفسیر متن در حد لازم؛
- استفاده از جداول و نمودارها برای فهم بهتر مطالب؛
- بیان اهداف درس در ابتدا و خلاصه فصل و پرسش و تحقیق در انتها، به‌عنوان یک متن آموزشی و درسی؛

حسن ختام این مقال، حمد و سپاس به درگاه ایزد منان برای این خدمت ناچیز علمی که تفضل نمود و تحسین و تقدیر از زحمات و مساعدت استادان و بزرگوارانی است که به لطف و حمایت آن عزیزان این وجیزه به منصفه وجود جلوه نمود: آیت‌الله سیدمحمد غروی‌راد، مدیر محترم گروه روان‌شناسی که همه متن را مطالعه و با تذکرات سودمند به کاهش خطاها مدد رساندند، استادان گروه فلسفه و کلام و گروه فلسفه علوم انسانی در پژوهشگاه که گاه و بی‌گاه از

1. Bermudez, J. L

مشاوره‌هایشان بهره‌مند شدم. اساتید محترم ارزیاب آقایان دکتر سیدحمیدرضا حسنی، دکتر سیدمحمدتقی موحد ابطحی و سرانجام مسئولان محترم پژوهشگاه، به‌ویژه آقای مرتضی برزگر، کارشناس محترم گروه روان‌شناسی، که با مساعدت و همکاری آنان امکان نشر این کتاب فراهم آمد. از زحمات گروه روان‌شناسی سازمان سمت که با ارزیابی عالمانه به بهبود و غنای اثر افزودند نیز صمیمانه قدردانی می‌شود. در پایان چشم انتظار تذکرات سودمند ارباب معرفت و خوانندگان گرامی برای بهبود این اثر و اصلاح کاستی‌ها و خطاهای آن هستیم.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای	مابقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر گلست اندیشه تو گلشنی	ور بود خاری تو هیمة گلخنی
جان نباشد جز خیر در آزمون	هر که را افزون خیر جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر	از چه زان رو که فزون دارد خیر
چون سر و ماهیت جان مخبر است	هر که او آگاه‌تر باجان‌تر است

(مثنوی معنوی)

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مسعود آذربایجانی

بهار ۱۳۹۸

فصل اول

کلیات

اهداف فصل

دانشجو پس از مطالعه این فصل می‌تواند:

۱. ضرورت و چرایی مطالعه فلسفه علم روان‌شناسی را بیان کند؛
۲. ماهیت و تعریف فلسفه علم روان‌شناسی را تبیین کند؛
۳. روش پژوهش در فلسفه علم روان‌شناسی را توضیح دهد؛
۴. ارتباط فلسفه علم روان‌شناسی را با سایر علوم مربوطه ترسیم کند؛

پرسش‌هایی مانند چرا روان‌شناسی از فلسفه جدا شد؟ آیا روان‌شناسی و فلسفه با هم ارتباطی دارند؟ رابطه این دو چگونه تبیین می‌شود؟ فلسفه علم روان‌شناسی چیست؟ چرا باید فلسفه روان‌شناسی بخوانیم؟ فلسفه روان‌شناسی چه کمکی در افزایش اطلاعات یا نگرش ما به روان‌شناسی می‌کند؟ آیا دانستن فلسفه روان‌شناسی ما را در فهم بهتر روان‌شناسی یاری می‌کند؟ فلسفه روان‌شناسی با دیگر شاخه‌های معرفتی چه رابطه‌ای دارد؟ که ذهن دانشجویان روان‌شناسی را مشغول می‌کند، در این فصل درصدد پاسخگویی به آنها هستیم. این فصل با عنوان کلیات بینش‌های کلی را در اختیار دانشجویان قرار می‌دهد تا با آگاهی و بصیرت بیشتر وارد مباحث فصول دیگر بشوند. مباحث این فصل به ترتیب عبارت‌اند از: ضرورت و اهمیت، مفهوم‌شناسی و تعریف، روش پژوهش در این کتاب و رابطه با شاخه‌های نزدیک.

۱-۱. چرا باید فلسفه علم روان‌شناسی بخوانیم؟

خردورزی و تفکر عقلانی و فلسفی، کاری است بس دشوار و ظریف که به آسانی به‌سامان در نمی‌آید. این مهم هنگامی که فلسفه، مضاف به عرصه خاصی گردد، نیازمند دانش مضاعف و نگاهی ژرف‌تر خواهد بود. کنجکاوی، پرس‌وجو کردن و کندوکاو در چیستی، چرایی و چگونگی پدیده‌ها و ریشه‌یابی آنها یکی از فعالیت‌ها و اشتغالات لذت‌بخش انسان‌هاست. این عملیات در امور بشری و علوم انسانی بیشتر مورد علاقه است. رویکرد فلسفی و تبیین فلسفی (فلسفه مضاف) این مسیر را روشن‌تر می‌سازد و در یک سامانه روشن قرار می‌دهد.

نکاتی چند اهمیت مطالعه و بررسی فلسفه علم روان‌شناسی را روشن می‌کند:

۱. کاوش درباره رابطه فلسفه و روان‌شناسی: می‌دانیم روان‌شناسی در طی بیش از دو هزار سال چنان با فلسفه پیوند خورده بود که برای تمیز آن از معرفت فلسفی لفظی وجود نداشت و تنها در سده شانزدهم میلادی بود که اصطلاح **پسیکولوژی**^۱ (روان‌شناسی) به‌وسیله رودلف گروکلنیوس^۲ از اهالی ماربورگ^۳ آلمان که معلم و منطق‌دان بود (که نام او امروز فراموش شده است)، ابداع شد (مولر،^۴ ۱۳۶۷). در اواخر قرن نوزدهم؛ هرچند روان‌شناسی در ظاهر از فلسفه جدا شد؛ اما هیچ‌گاه پیوند و تعامل خود را در لایه‌های عمیق‌تر از دست نداده است: «روان‌شناسی و فلسفه به شکل جدی با هم در تعامل هستند ... ما هرچه از این تعامل نهایی فهم روشن‌تری داشته باشیم، بهتر می‌توانیم این علوم را در جهت منافع طرف‌های دخیل کنترل کنیم (بونزه^۵ و آردیلا،^۶ ۱۳۸۸). افزون بر پیشینه تاریخی یگانگی فلسفه و روان‌شناسی در گذشته و پیوند جدایی‌ناپذیر این دو در قرن حاضر، بررسی متون روان‌شناسی ما را با خطوط تعامل دیگری از ارتباط روان‌شناسی و فلسفه آشنا می‌کند که در پی می‌آید.

۲. بررسی پیش‌فرض‌ها و پس‌زمینه‌های روان‌شناسی معاصر: ریشه‌های تاریخی روان‌شناسی معاصر را عمدتاً در دو مکتب فلسفی عقل‌گرایی^۷ و تجربه‌گرایی^۸ می‌توان جستجو کرد: دکارت،^۹ مالبرانیش،^{۱۰} اسپینوزا^{۱۱} و لایبنیتس^{۱۲} از بنیانگذاران عقل‌گرایی هستند که مکتب

1. Psychology

3. Marbourg

5. Bunge, M.

7. rationalism

9. Descartes, R.

11. Spinoza, B.

2. Groclenius, R.

4. Mueller, F.L.

6. Ardila, R.

8. empiricism

10. Malebranche, N.

12. Leibniz, G.W.

شناخت‌گرایی در روان‌شناسی بیشتر از آرای آنان سرچشمه می‌گیرد و لاک،^۱ بارکلی^۲ و هیوم^۳ از بنیانگذاران تجربه‌گرایی هستند که در مکتب رفتارگرایی بیشتر ظهور یافته است (سیمون،^۴ کالوو^۵ ۲۰۰۹ و برمودز ۲۰۰۵). برای نمونه، دیدگاه فروید در مورد شخصیت، نگاه اسکینر در شرطی‌سازی کنشگر و روش الیس در درمانگری شناختی همگی - خودآگاه یا ناخودآگاه - ریشه در مبانی و پیش‌فرض‌های فلسفی، به‌ویژه مبانی انسان‌شناختی آنان دارد. مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و انسان‌شناسی در هر علمی، جایگاهش در فلسفه مضامین آن علم است؛ از این‌رو؛ در روان‌شناسی نیز باید این مبانی را در فلسفه علم روان‌شناسی جستجو کنیم. «علوم تجربی طبیعی هر کدام به موازات تقسیم‌کاری که دارند قطعه‌ای از طبیعت را به مطالعه و پژوهش می‌گیرند؛ اما هیچ علمی از فلسفه بی‌نیاز نیست؛ زیرا در فعالیت خود و در حاصل کار خود به عناصری برمی‌خورد که جنبه تجربی ندارد و برای قوام بخشیدن به آنها باید به فلسفه آن علم واگذار کند. پس از این مرحله، علم مذکور نیاز به مابعدالطبیعه خاصی دارد که بنیادهای وجودی آن علم را بررسی کند و پرسش‌های ناظر به امکان و برقرار گشتن آن علم را در مبانی وجودی به شرح و تفصیل بگیرد (آرسترانگ،^۶ ۱۳۹۲، ص ۲).

ادوین آرتور برت^۷ در کتاب مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین (۱۳۶۹) نیز با بررسی پسینی نسبتاً وسیع آرای دانشمندانی از جمله: کپرنیک،^۸ کپلر،^۹ گالیله؛^{۱۰} دکارت؛ گیلبرت^{۱۱} و بویل^{۱۲} و سرانجام اسحاق نیوتن^{۱۳} در علوم اخترشناسی، ریاضیات، شیمی و فیزیک، جایگاه مبادی فلسفی این علوم را به خوبی نشان می‌دهد. این عبارت برت قابل تأمل است: ... اینک به‌طور اجمالی و با دقت، مواضع اصلی تقابل متافیزیکی تفکر جدید و قرون وسطایی را در تلقی‌شان از نسبت انسان با محیط طبیعی خویش برمی‌شماریم: «در فکر غالب قرون وسطایی، آدمی موجودی است که در مجموعه خلقت شأنی دارد بسی خطرتر و سبب‌سازتر از طبیعت بی‌جان. در حالی که در نزد غالب متفکران جدید، طبیعت، مستقل‌تر، سبب‌سازتر و ثابت‌تر از انسان

1. Locke, J.

3. Hume, D.

5. Calvo, P.

7. Burt, E.A.

9. Kepler, J.

11. Gilbert, W.

13. Newton, I.

2. Berkeley, G.

4. Symons, J.

6. Armstrong, D.M.

8. Copernic, N.

10. Galile, G.

12. Boyle, R.

است. حال خوب است این تقابل را بیشتر بشکافیم. در نزد قرون وسطاییان، انسان به تمام معنی مرکز عالم بود. و تمام طبیعت برای آن ساخته شده بود تا خدمتگزار انسان و مقصد ابدی او باشد. هم فلسفه یونان و هم کلام یهودی-مسیحی، که در آن زمان با یکدیگر مزج و اتحاد یافتند، هر دو در تولید و تحکیم آن نگرش هم‌داستان بودند. نشان واضح جهان‌بینی این عصر آن بود که همه ایمان راسخ داشتند که از آدمی، امیدها و آرمان‌هایش، چیزی مهم‌تر و خطیرتر در عالم نیست؛ بلکه فقط آدمی است که همه کاره عالم است» (همان، ص ۸).^۱

این مبادی که چون خون در تن علم جدید روان‌اند و هم در حدود و هم در بقاء با آن همراه بوده و هستند، از سه دسته بیرون نیستند: یا در زمره مبادی معرفت‌شناختی اند یا جهان‌شناختی و یا دینی-کلامی (در علوم انسانی مبادی انسان‌شناختی نیز افزوده می‌شود). گالیله و کپلر که تنها معرفت یقینی و معتمد را دانش ریاضی می‌دانستند، پرده از معرفت‌شناسی خود برمی‌داشتند و دکارت که امتداد را تنها وصف واقعی ماده می‌دانست و دیگر اوصاف را از آن به در می‌آورد و هم‌نوا با کپلر و گالیله، اوصاف اجسام را به اصیل و تبعی تقسیم می‌کرد و فاعلیت را از آن اوصاف اصیل می‌دانست و اوصاف تبعی (سوژکتیو) را به امر مدرک و امر مدرک را به غده صنوبری در مغز می‌سپرد، خبر از مبادی جهان‌شناسی خود می‌داد و نیوتن که مکان را مشعر خداوند می‌دانست و افلاک را ویران می‌پسندید تا دست خداوند را در آبادان کردن عالم بگشاید، خاضع آرای کلامی خویش بود (همان، مقدمه مترجم).

افزون بر این، فلسفه علم روان‌شناسی می‌تواند زمینه آشنایی دانشجویان را با پیشینه تاریخی-بومی خودمان در روان‌شناسی فراهم کند. مباحث علم‌النفس در آثار اندیشمندانی چون فارابی، بوعلی، شیخ اشراق، خواجه نصیرالدین طوسی و... تا صدرالمآلهین شیرازی و علامه طباطبایی همگی میراث علمی ما در روان‌شناسی است که با زبان فلسفی و با رویکرد عقلی نگاشته شده و با اشراف بر مباحث فلسفه روان‌شناسی مهارت و توانایی استفاده از این متون نیز تا حدی حاصل می‌شود. این امر باعث می‌شود بتوان پیوندی میان دانش روان‌شناسی

۱. کتاب مهم و مهجور ایمانوئل کانت تحت عنوان مبانی مابعدالطبیعی علوم طبیعی که نخستین بار به سال ۱۷۸۶ در آلمان انتشار یافت، نیز نمونه آشکار دیگری از فلسفه علم پیشینی است که به این موضوع می‌پردازد. مشخصات کتاب‌شناختی آن:

Kant, I (1970) *Metaphysical Foundations of Natural Sciences*, Tr. By I. Elington, Library of Liberal Arts

معاصر و پیشینه فلسفی-تاریخی خودمان برقرار کنیم و نیز با این پشتوانه و با نگاه انتقادی بتوان زمینه‌های روان‌شناسی بومی را بهتر فراهم کرد.

۳. انسجام و یکپارچگی روان‌شناسی: کثرت و تنوع شاخه‌ها و موضوعات در روان‌شناسی، به‌گونه‌ای است که ما را به تردید می‌اندازد که با منظومه واحدی مواجه هستیم. براساس گزارش سایت انجمن روان‌شناسی آمریکا (APA)، به‌عنوان بزرگ‌ترین انجمن علمی روان‌شناسی در جهان، در حال حاضر انجمن روان‌شناسی دارای ۵۱ بخش است که در مباحث و مسائل روان‌شناسی فعالیت می‌کنند. برخی شاخه‌های آن عبارت‌اند از: عمومی، مُدرّسی روان‌شناسی، آزمایشی، ارزشیابی، و اندازه‌گیری، فیزیولوژی و تطبیقی، رشد، شخصیت و اجتماعی، هنرها، بالینی، رایزنی، صنعتی-سازمانی، پرورشی، آموزشگاهی، مشاوره‌ای، نظامی، سالمندی، روان‌شناسی دین، مصرف‌کننده، خانواده، قانون و... می‌توان گفت شاخه‌های روان‌شناسی معادل همه عرصه‌های زندگی بشری است.

ماریو بونژه و آردیلا (۱۳۸۸، ص ۹۲) در ترسیم این مطلب می‌گویند:

روان‌شناسی قرن بیستم همانند تابلوی نقاشی بزرگی است که در بردارنده موضوعاتی بسیار پراکنده و دارای تمام رنگ‌هاست، به‌گونه‌ای که آن را یا دیوانه‌ای زبردست نقاشی کرده و یا خیل هنرمندانی که متعلق به صدها هنر و حرفه متفاوت و مکتب‌های مختلف هستند، در آن نقش داشته‌اند. در این نقاشی عظیم هیچ طرح و الگویی مشاهده نمی‌شود. در این بین هم روان‌شناسی علمی و هم انواع متفاوت روان‌شناسی غیرعلمی دیده می‌شود. در میان روان‌شناسی علمی نیز در کنار رفتارگرایی و ذهن‌گرایی، جهت‌گیری‌های اجتماعی، زیست‌شناسی و حتی مهندسی هم وجود دارد. همچنین تقسیماتی از قبیل روان‌شناسی پایه و کاربردی، حیوانی و انسانی، هنجار و نابهنجار، را نباید از نظر دور داشت. این در حالی است که برخی روان‌شناسان مثلاً در بحث هیجان تخصص دارند و بعضی دیگر توجه خویش را بر شناخت، زبان، عقب‌ماندگی ذهنی و... متمرکز ساخته‌اند.

در حالی که بخشی از این پراکندگی را می‌توان در سطحی عمیق‌تر با ارجاع به فلسفه‌های مختلف زیربنایی روان‌شناسی قابل فهم دانست و بخشی دیگر نیز با توجه به مبانی فلسفی انسان شناختی در چارچوب هویت یکپارچه انسان به انسجام و یگانگی می‌انجامد؛ البته برخی موضوعات و مباحث باقی می‌ماند که داوری درباره تعلق یا عدم تعلق آنها به روان‌شناسی، مبتنی بر دانستن موضوع دانش روان‌شناسی و قلمرو آن و توافق بر آنهاست که در فصول بعد

می‌آید. بنابراین مطالعه و توجه به فلسفه علم روان‌شناسی موجب می‌شود موضوعات در ظاهر پراکنده روان‌شناسی در قلمرو معینی یکپارچگی و انسجام پیدا کنند. در واقع، شاخه‌ها و موضوعات بسیار متنوع و پراکنده روان‌شناسی، داستان فیل را به ذهن متبادر می‌کند که هر یک از مکاتب با رویکرد خاصی بخشی از انسان را مورد توجه قرار داده‌اند:

پیل اندر خانه‌ی تاریک بود	عرضه را آورده بودندش هُنود
از برای دیدنش مردم بسی	اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود	اندر آن تاریکیش کف می بسود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد	گفت همچون ناودانست این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید	آن برو چون بادبیزن شد پدید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود	گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست	گفت خود این پیل چون تختی بُدست
از نظرگه گفتشان شد مختلف	آن یکی دالش لقب داد این الف
در کف هریک اگر شمعی بدی	اختلاف از گفتشان بیرون شدی

(مثنوی معنوی، دفتر سوم)

شاید بتوان گفت نگاه فلسفی و فلسفه علم روان‌شناسی، همان شمع است که تاحدی می‌تواند علت اختلاف دیدگاه‌ها و رویکردها را بیان کند و کلیت انسان را را به صورت یکپارچه و منسجم به ما بنمایاند.

۴. نظریه‌پردازی: «فلسفه منبع الهام برای روان‌شناسی است و این امر چه خوب باشد و چه بد، گریزی از آن نیست... روان‌شناسی چنان به فلسفه نزدیک است که هر روان‌شناسی، ناگزیر از داشتن نوعی فلسفه ناظر به روان انسان است... رابطه فلسفه با روان‌شناسی کاملاً آشکار است. این مطلب به خصوص درباره رکود نظریه‌پردازی صدق می‌کند. در واقع می‌توان گفت که علت اساسی رکود نظری روان‌شناسی، بعد فلسفی آن است» (بونژه و آردیلا، ۱۳۸۸، ص ۲۵-۲۸). نظریه یک شبکه مفهومی پیچیده است که می‌تواند پدیده‌های بسیاری را در قلمرو مربوطه تبیین کند. نظریه‌پردازی معمولاً نیازمند یک نگاه گشتالتی و بصیرت کلی است و فلسفه می‌تواند این دیدگاه کلی را در اختیار نهد. افزون بر این، بخشی از مشکلات و مسائل

روانشناسی زیربنای فلسفی دارد و بدون تحلیل و کاوش فلسفی قابل حل نیست؛ بنابراین تفکر فلسفی و رویکرد فلسفی گستره وسیعی را برای تأمل باز می‌کند و باعث می‌شود ابعاد دیگری از قواعد و قضایای روان‌شناختی برای ما روشن شود و بتوانیم حدس‌های صائب و جدی در مورد فرضیه‌ها و مسائل روان‌شناسی داشته باشیم.

البته برخی چون مک‌کامبر (۱۳۸۷، ص ۴۰) مشاجرات میان فیلسوفان و نظریه‌پردازان را مطرح می‌کنند اما به جمع‌بندی معتدلی می‌رسند:

در جمع‌بندی باید گفت: دست یافتن به یک فضای فکری مشترک که درون آن مشاجرات مختلف بین فیلسوفان و نظریه‌پردازان به بحث و مناظره تبدیل شود، مستلزم درک این نکته است که موضوعات مورد اختلاف بین دو اردوگاه فکری، معرفت‌شناختی نیستند. این دو نحله در پاسخ به این پرسش که آیا فکر و عقل باید تنها موضوع زمان حال باشند، با هم متفاوت‌اند و از هم جدا می‌شوند. آیا ممکن است که هر دوی آنها بتوانند به شیوه‌های مختلف به گذشته و آینده پاسخ دهند؟ نظریه‌پسامدرن نیازی ندارد که ارزش‌های سنتی حقیقت، عقل و با وضوح را زیر سؤال ببرد؛ بلکه من معتقدم نظریه‌پسامدرن به دنبال معرفی کردن یک نوع طرز فکر است که هماهنگ با آینده به همان شیوه‌ای است که ما آن را تجربه می‌کنیم؛ ناشناخته اما در شرف وقوع ... اگر این امر درست باشد، بحث بین فلسفه و نظریه پایان یافته‌است. همکاری آن دو در آینده، تا آنجا که من می‌توانم پیش بینی کنم، همکاری افسارگسیخته‌ای (یعنی بیش از حد کنترل) خواهد بود.

تعبیر دیگر از آن فردریک سایی^۱ (۱۹۷۴، ص ۳) ویراستار کتاب ساختار نظریه‌های علمی است، که در مقدمه کتاب بیان می‌دارد: «فقط کمی غلو کرده‌ایم اگر بگوییم فلسفه علم کمی بیش از تحلیل نظریه‌ها و نقش آنها در فعالیت علمی است»؛ زیرا اگر به نمایه هر کتاب عمومی فلسفه علم نگاهی بیندازیم، خواهیم دید فهرست ارجاعات ذیل واژه «نظریه» از هر کلمه دیگری طولانی‌تر است. در برخی آثار به علت تکرار بسیار زیاد این واژه در متن کتاب، از ورود مستقیم آن به فهرست نمایه خودداری کرده و با ارائه ترکیباتی از این واژه مانند تغییر نظریه‌ها، گزینش میان نظریه‌ها، نظریه‌بار بودن مشاهدات، واژگان نظری، عدم تعیین نظریه توسط داده‌ها و... بسنده می‌کنند ... الیزابت لوید^۲ (۲۰۰۶، ص ۸۲۲) نیز معتقد است نظریه‌های علمی، به‌عنوان حاملان معرفت عینی، در تمامی قرن بیستم در مرکز توجه فلاسفه علم بوده‌اند. به

1. Suppe, F.

2. Lloyd, E.

خصوصاً فلاسفه علم در این قرن استدلال کرده‌اند که چگونه باید نظریه‌های علمی را صورت‌بندی یا بازسازی کرد (صمدی، ۱۳۹۰).

۵. اثبات موضوع: یکی دیگر از فواید فلسفه علم روان‌شناسی، اثبات وجود موضوع دانش روان‌شناسی است. به طور کلی از آنجا که فلسفه با موجود مطلق سروکار دارد، یکی از کارهای آن اثبات وجود موضوع علوم به‌عنوان یک امر حقیقی است. علامه طباطبایی (۱۳۹۲، ص ۵) در این مورد می‌فرماید:

... فلسفه عام‌ترین همه علوم است؛ زیرا موضوع آن «موجود» است که عام‌ترین موضوعات و شامل هر چیزی است؛ پس همه علوم در اثبات موضوعشان به فلسفه نیازمندند و مبتنی بر آن هستند. در تعبیر دیگر می‌بینیم:

... در هر علمی فرض بر این است که موضوعی وجود دارد که می‌توان محمولاتی را برای اجزاء یا افراد آن اثبات کرد؛ بنابراین، پیش از پرداختن به طرح و حل مسائل هر علمی نیاز به یک سلسله شناخت‌های قبلی وجود دارد مانند ۱. شناخت ماهیت و مفهوم موضوع؛ ۲. شناخت وجود موضوع؛ ۳. شناخت اصولی که به وسیله آنها مسائل آن علم ثابت می‌شود. این شناخت‌ها گاهی بدیهی و بی‌نیاز از تبیین و اکتساب است که در این صورت مشکلی نیست؛ ولی گاهی این شناخت‌ها بدیهی نیست و احتیاج به بیان و اثبات دارد، مثلاً ممکن است وجود موضوعی مانند روح انسان مورد تردید قرار گیرد و احتمال داده شود که موهوم است، در این صورت باید وجود حقیقی آن را اثبات کرد ... این‌گونه مطالب را «مبادی علوم» می‌نامند و آنها را به مبادی تصویری و تصدیقی تقسیم می‌کنند ... فلسفه متکفل اثبات مبادی تصدیقی سایر علوم (و از آن جمله اثبات موضوع آنها) است و این یکی از وجوه نیاز سایر علوم به فلسفه می‌باشد و از این روی به نام مادر علوم نامیده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۸۷ و ۹۱).

در مورد اینکه موضوع علم یک امر حقیقی و موجود در خارج است یا اینکه امری خیالی و خرافی و یا اعتباری و ذهنی است نیز باید فلسفه یا به تعبیر دقیق‌تر فلسفه آن علم داور می‌کند: ... انسان با خودآگاهی می‌یابد که خودش واقعاً و حقیقتاً موجود است و نیز امور حقیقی و واقعی خارج از خودش نیز وجود دارد که برای او دسترسی با آنها امکان‌پذیر است. پس چیزی از این اشیاء را دنبال نمی‌کند، مگر از این جهت که آن شیء در واقع موجود است. و نیز از چیزی فرار نمی‌کند، مگر اینکه آن هم در واقع وجود دارد. به‌عنوان مثال کودکی که شیر مادر را طلب می‌کند؛ صرفاً آنچه در واقع شیر است را می‌خواهد نه آنچه در خیال و گمان است. و نیز انسانی که از حیوان درنده می‌ترسد و می‌گریزد، فقط از آنچه در واقع چنین است فرار می‌کند نه

آنچه در وهم و خرافه است. ولیکن همین انسان گاهی در نظر و ادراک اشتباه می‌کند و آنچه واقعیت ندارد را موجود در خارج می‌پندارد مانند شانس و غول؛ یا گاهی آنچه حق است و در خارج از ذهن واقعیت دارد را باطل و خرافی می‌انگارد، مانند نفس مجرد و عقل مجرد. پس بنابراین به علمی نیاز مندیم که ما را به وضعیت موجود مطلق آشنا کند و از احوالات آن سخن بگوید تا بتوان آنچه را واقعاً در خارج موجود است از آنچه واقعاً موجود نیست متمایز کنیم و دانشی را که از آن بحث می‌کند، «حکمت الهی» می‌نامند (طباطبایی، ۱۳۹۲، ص ۶). از این‌رو در فلسفه مضاف به آن علم نیز از این بحث می‌شود که آیا موضوع این علم امری حقیقی، ذهنی یا موهوم است و در فلسفه روان‌شناسی، نیز از این سخن می‌گوییم که آیا واقعاً موضوع روان‌شناسی، یعنی روان، نفس یا هر چیز دیگر که به‌عنوان موضوع روان‌شناسی پذیریم، واقعاً وجود دارد یا خیر؟

۱-۲. فلسفه علم روان‌شناسی چیست؟

در ابتدا برخی تعاریف در منابع را مرور می‌کنیم و سپس با دو رویکرد تحلیلی به پاسخ این پرسش می‌پردازیم. برمودز (۲۰۰۵) بیان می‌کند که فلسفه روان‌شناسی عمدتاً بر فعالیت شناخت و تبیین رفتار تمرکز می‌کند و به این پرسش‌ها می‌پردازد: شناخت، چگونه اتفاق می‌افتد؟ شناخت کدام یک از انواع نمایانگری‌ها را دربردارد؟ ما چگونه ارتباط میان این نمایانگری‌ها را می‌فهمیم؟ اگر عقلانیت معیاری داشته باشد، چگونه اینها معیاری برای عقلانیت می‌شود؟ آیا نوع خاصی از معماری شناختی برای شناخت لازم است؟ آیا می‌توان از ماهیت و ساختار تفکر هشیار سطح بالا هیچ‌گونه فهم و استنباطی برای ماهیت و سازوکارهای فرایندهای روان‌شناختی مربوطه داشت؟... این تعریف همانطور که مشاهده می‌کنید با قلمرو فلسفه ذهن تداخل جدی دارد و احتمالاً در حوزه مطالعات فلسفی روان‌شناسی، یعنی بررسی فلسفی امور روان‌شناختی است که تقریباً مترادف با همان علم النفس فلسفی است. سیمون و کالوو (۲۰۰۹) به همین نکته اذعان دارند: مهم‌ترین آثار در فلسفه روان‌شناسی بیشتر به سمت علایق فلسفه ذهن سنتی جهت‌گیری دارد؛ اما بلاک^۱ فلسفه روان‌شناسی را «مطالعه موضوعات مفهومی در روان‌شناسی» تعریف می‌کند، لیکن به این سادگی هم نیست. می‌توان گفت فلسفه

1. Block

روان‌شناسی مساعی مشترکی برای مساعدت به روان‌شناسی، زبان‌شناسی، عصب‌شناسی و دیگر رشته‌ها دارد. اودی^۱ (۲۰۰۱) با نگاهی تاریخی به این موضوع، متذکر می‌شود که در سال‌های اخیر، فیلسوفان روان‌شناسی در آمریکا صرفاً به مباحث روان‌شناسی شناختی محدود نمی‌شوند؛ بلکه آثاری در زمینه مبانی (فلسفی) روان‌تحلیلگری و مبانی فلسفی رفتاردرمانی، تغییر رفتار و خودفریبی نگاشته‌اند.

حال ببینیم چگونه می‌توان با تحلیل فلسفی به این پرسش پاسخ داد؟

الف) رویکرد نخست: برای پاسخ به این پرسش، لازم است بدانیم فلسفه چیست؟ روان‌شناسی چیست؟ تا اینکه بتوانیم در مورد چیستی فلسفه علم روان‌شناسی گفتگو کنیم.

۱. چیستی فلسفه: «پرسش فلسفه چیست؟ را احتمالاً [برخی فکر می‌کنند] تنها می‌توان در شامگاه زندگی، با سررسیدن سالخوردگی و وقت سخن گفتن از حیث انضمامی طرح کرد. در واقع، فهرست کتاب‌های راجع به ماهیت فلسفه بسیار محدود است. این پرسش در لحظه بیقراری خاموش، در نیمه‌های شب مطرح می‌شود، درست وقتی دیگر چیزی برای پرسیدن وجود ندارد... [اما چنین نیست] اگر فلسفه را به عنوان عمل سبک باور کنار بگذاریم، میل بسیار زیادی برای فلسفیدن وجود دارد تا از چیستی‌اش در شگفت شویم. درست همان جایی است که می‌توانیم بگوییم: اما این کاری است که سرتاسر زندگی‌ام انجام داده‌ام... فلسفه هنر تشکیل، ابداع و ساخت مفاهیم است... از آن طرف نیز دست کم می‌توانیم ببینیم که فلسفه چه چیز نیست: فلسفه صرفاً همان تعمق، تأمل یا ارتباط نیست؛ زیرا هیچ کسی برای تأمل کردن درباره چیزی نیازی به فلسفه لزوماً ندارد. ریاضیدان‌ها در معنای واقعی کلمه پیش از تأمل در باب ریاضیات و هنرمندان پیش از تأمل در باب نقاشی یا موسیقی هرگز چشم انتظار فیلسوفان نبوده‌اند. مادامی که تلاششان صرفاً به آفرینش مخصوص (در آن رشته) تعلق داشته باشد، شوخی بی‌مزه‌ای است اگر بگوییم که این کار، آنان را به فیلسوف بدل می‌کند. به علاوه فلسفه هیچ پناهگاه و پسینی در ارتباط نمی‌جوید، ارتباطی که تنها براساس نوسان عقاید در راستای آفرینش اجماع کار می‌کند نه مفاهیم» (دُلوز^۲ و گُتاری^۳، ۱۳۹۱، ص ۱۳).

بنابراین دست‌کم یکی از معانی فلسفه، گفتگو از مفاهیم ذهنی است. در این نگاه اولاً،

1. Audi, R.

2. Deleuze, G.

3. Guattari, F.